



تنفسی در فضای جنگ

سرانجام، جلسه ای که در اساس، دولت آمریکا در تدارک برگزاری آن بود تا سایر کشورهای گروه (۵+۱) رابه تهیه و تدوین قطعنامه جدیدی علیه ایران بکشاند، روز جمعه ششم مهر ماه (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۷) در نیویورک و در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل برگزار گردید.

این نشست که علاوه بر وزرای امور خارجه دولت های عضو دائم شورای امنیت (آمریکا، انگلستان، فرانسه، روسیه و چین)، وزیر خارجه آلمان و سولانا مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا نیز در آن حضور داشتند، نتوانست درمورد قطعنامه ومفاد آن به توافق برسد واز اتخاذ تصمیم واحد در این زمینه بازماند. در بیانیه پایانی این نشست چنین اعلام شده است که شورای امنیت تا ماه نوامبر، قطعنامه جدیدی علیه ایران صادر نخواهد کرد. کشورهای گروه (۵+۱) تا ماه نوامبر منتظر گزارش رئیس آژانس بین المللی اتمی در مورد فعالیت های هسته ای ایران و نظر مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا خواهند ماند وچنانچه در این مدت، این دو مرجع به نتیجه مثبتی در حل مناقشه اتمی ایران نرسند، آنگاه قطعنامه ای علیه ایران صادر خواهند کرد.

بدین ترتیب، علی رغم آنکه دولت آمریکا از مدت ها پیش، تلاش های همه جانبه ای را آغاز کرده و برای تصویب قطعنامه دیگری علیه ایران تدارک دیده بود و به رغم انرژی و توانی که برای جلب توافق و همراه ساختن سایر اعضا دائمی شورای امنیت صرف کرده بود، اما عجالتا توافقی در این زمینه حاصل نشد. مطابق مطالب انتشار یافته، لاقلا تا تهیه گزارش جدید البرادعی دبیر کل آژانس اتمی پیرامون فعالیت های هسته ای ایران که در ماه دسامبر انتشار خواهد یافت،

در صفحه ۲

نظام سیاسی لبنان، سرمنشاء بحران سیاسی این کشور

لبنان به عنوان یکی از کانون های بحران خاور میانه، با درگیری های سیاسی ونظامی جدیدی رو به روست. درگیری های نظامی اردوگاه نهرالبارد که سرانجام باغلیه نیروهای نظامی دولتی بر گروه اسلام گرای فتح الاسلام پایان گرفت، بمب گذاری ها و قتل های سیاسی پی در پی، کشمکش سیاسی برسر انتخابات رئیس جمهور جدید، نمونه های کوچکی از بحران سیاسی بزرگی هستند که از آغاز جنگ داخلی در ۱۹۷۵، این کشور را رها نکرده است.

در صفحه ۱۲

سال نو تحصیلی چشم انداز و راه کارهای جنبش های دانشجویی و معلمان

سال گذشته ی تحصیلی برای جمهوری اسلامی خوش یمن نبود. جنبش دانشجویی به رغم همه ی سرکوب ها، گام هایی در عمق به پیش برداشت و جنبش معلمان که از اسفند ۸۵ اوجی دوباره یافته و در فروردین و اردیبهشت با اعتصابات و تجمعات معلمان ادامه پیدا کرد، ضمن آن که رژیم را با چالش های جدی روبرو ساخت، تجارب کرائفداری برای جنبش معلمان به ارمغان آورد.

اعتراضات معلمان در سال تحصیلی گذشته منجر به بازداشت صدها معلم و زندان و

در صفحه ۵

معضل خانواده طبقاتی-اسلامی و لایحه خانواده ۳

مشاغل سخت و زیان آور و

کمیته های سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی

ارتباط با این گونه مشاغل، کارگران مطالبات مشخصی رامطرح می کنند و برای تحقق آن ها دست به مبارزه می زنند.

سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی در پایان شهریورماه یک دستورالعمل اجرائی به کمیته های بدوی و تجدید نظر استانی ابلاغ نموده است. آن چه بیش از همه در این به اصطلاح دستورالعمل به چشم می خورد عدم

نظام سرمایه داری که بر اساس استثمار میلیونی انسان ها برای کسب سود و ثروت به نفع اقلیتی کوچک بنیان گرفته است مشاغل بسیاری و به ویژه حرفه های کارگری را بیش از پیش مشقت بار نموده است. میلیون ها کارگر زن ومرد، در مشاغل بسیار سخت و دشواری به کار مشغولند که برای سلامتی جسمی و روحی آنان زیان بار است. در

در صفحه ۶

"براندازی نرم" ، ابزار رژیم جهت پیشبرد سرکوب و سانسور بیشتر در جامعه

جاسوسی، اقدام علیه امنیت کشور و براندازی نرم، جزء سلسله اتهاماتی هستند که جمهوری اسلامی در سال های اخیر بیشترین بهره برداری را از آنها برده است. رژیم با وارد کردن این گونه اتهام ها، و اقدام به پرونده سازی علیه مخالفین و حتا منتقدین "اصلاح طلب" خود، سعی کرده و می کند تا فضای ارباب و وحشت را در جامعه گسترش و نهادینه سازد. چنانکه با افزایش فشار آمریکا بر جمهوری اسلامی و گسترش دامنه بحران، جمهوری اسلامی نیز با

در صفحه ۷

کلاف سردرگم بحران پاکستان

۴

خلاصه ای از اطلاعات و بیانیه های سازمان

۱۰

تفسی در فضای جنگ

این مسئله به تعویق افتاد و قطعنامه ای علیه ایران صادر نخواهد شد.

اگرچه صدور قطعنامه جدید و سیاست تشدید فشار و تهدید و افزایش دامنه تحریم ها، می توانست بر دامنه بحران و تشنج اوضاع بیافزاید، اما عدم صدور چنین قطعنامه ای به هیچوجه به معنای کاهش از دامنه بحران و تشنج نیست. اولاً همین عدم توافق در شورای امنیت و اختلاف و شکاف میان این کشورها بر سر نحوه برخورد به فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی که خود برخاسته از اختلافات عمیق تری بر سر مسائل و منافع اقتصادی است، به خودی خود انعکاسی از تشدید بحران است. ثانیاً عدم صدور قطعنامه جدید مبتنی بر تحریم های بیشتر، به معنای عدم اعمال تحریم های بیشتر و اقدامات دیگری که بحران را به مرحله انفجار نزدیک تر می سازد نیست.

آنچه که روشن است، دولت آمریکا در منازعه اتمی با جمهوری اسلامی عقب نخواهد نشست. عقب نشینی در این زمینه، خفت بار تر از شکست آمریکا در عراق است و بدیهی است که دولت آمریکا نه تنها نمی خواهد چنین خفتی را بپذیرد، بلکه به هر نحوی که شده می خواهد جمهوری اسلامی را به تمکین وادارد تا زخم شکست در عراق را شاید با پیروزی بر جمهوری اسلامی التیام بخشد!

دولت آمریکا البته ترجیحاً می خواهد از طریق نهادهای بین المللی و جلب توافق اعضای شورای امنیت به این هدف خود جامه عمل بپوشاند. اما مطلقاً اینگونه نیست که در همه موارد، اتخاذ سیاست و پیشبرد آن رابه تصمیم و موافقت این نهادها مشروط کند. در شورای امنیت قطعنامه ای تصویب بشود یا نشود، آمریکا از هم اکنون تحریم های گسترده ای را به طور مستقل و خارج از چارچوب ها و تصمیمات این "شورا" یا به مرحله اجرا گذاشته است و یا در صدد اجرای آن است و بر فشارهای سیاسی و اقتصادی و حتا تهدیدات آشکار و نهان نظامی خود نیز افزوده است.

۲۶ سپتامبر (چهارم مهر)، درست زمانی که احمدی نژاد در نیویورک خود را برای حرافی های بی مقدار در شصت و دومین نشست مجمع عمومی سازمان ملل آماده می نمود، مجلس نمایندگان آمریکا طرحی را که از چند ماه پیش از آن در دستور کار خود گذاشته بود، به تصویب رساند و سپاه پاسداران را در لیست جریان های تروریستی گذاشت. مطابق این طرح که بعداً به تصویب مجلس سنای آمریکا هم رسید، نه

فقط سپاه قدس یعنی شاخه برون مرزی سپاه پاسداران که پیش از این نیز توسط آمریکا به عنوان یک نیروی تروریست و مداخله گر در امور عراق شناخته شده بود، بلکه کل سپاه پاسداران در لیست نیروهای تروریستی قرار گرفت.

مطابق این مصوبه، هر موسسه ای که با سپاه پاسداران ارتباط داشته باشد، باید مورد تحریم قرار بگیرد. در بخشی از این مصوبه، از دولت خواسته شده است بانک های خارجی را به خارج ساختن دارائی های خود از ایران تشویق کند. شرکت های خارجی که در ایران به خصوص در صنایع نفت و گاز سرمایه گذاری کنند، از پاران دولت آمریکا محروم می شوند و همکاری با کشورهایی که از برنامه اتمی ایران حمایت کنند، ممنوع می شود.

شایان ذکر است که پیش از این نیز عناصر وابسته به رژیم جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران آن در عراق توسط ارتش آمریکا بازداشت شده اند و یکی از فرماندهان ارتش آمریکا در عراق، از ورود دهها تن از اعضای سپاه قدس به خاک عراق و آموزش جنگجویان شیعه که علیه سربازان آمریکائی می جنگند، سخن گفته بود. ژنرال "دیو لینچ" حدود یک ماه پیش خاطر نشان ساخت که نیروهای تحت فرمان وی، این تحرکات را زیر نظر دارند، محل حضور آن ها را می دانند و ممکن است آن ها را مورد هدف قرار دهند.

با توجه به این سابقه، معنای سیاسی و عملی این مصوبه روشن تر از آن است که نیازی به توضیح و تفسیر داشته باشد. "وین رایت" معاون سابق اداره اطلاعات بخش خاور میانه وزارت امور خارجه آمریکا پیرامون این مصوبه و در مورد وادار کردن جمهوری اسلامی به تسلیم، به صراحت چنین می گوید: "اگر به اهدافی در ۱۰ - ۲۰ مایلی درون مرزها و یا به زیر ساختارها حمله شود، ایران مجبور است در سیاست های خود تجدید نظر کند" نام برده پیرامون انگیزه و طرح دیگری که دولت آمریکا از این مصوبه می تواند داشته باشد چنین می گوید: "بمباران احتمالی مواضع سپاه در مرزهای عراق برای این خواهد بود که ایران را وارد یک سیکل تلافی جویانه کند و بعد نهایتاً به یک حمله وسیع تر علیه تاسیسات اتمی ایران تعمیم داده شود."

اگر محافل و مقامات آمریکائی در رابطه با مناقشه اتمی با جمهوری اسلامی در گذشته، به این اکتفا می کردند که به طور کلی بگویند "همه گزینه ها و از جمله گزینه نظامی روی میز قرار دارد" اما اکنون مرتباً اطلاعات و خبرهایی در ارتباط با برنامه های آمریکا برای حمله به ایران پخش می شود. این محافل و مقامات اکنون به طور

مشخص از حمله نظامی به مراکز سپاه درنوار مرزی عراق و سپس بمباران تاسیسات اتمی صحبت می کنند.

علاوه بر انگلستان، دولت فرانسه نیز در اعمال فشارهای بیشتر و شدید تر بر جمهوری اسلامی و اتخاذ شیوه های حادثر، با آمریکا همراه است. دولت فرانسه و سارکوزی نماینده آن، که کم کم جای خالی تونی بلر را پر می کند، به دنباله روی از آمریکا، مستقلانه تحریم های یک جانبه ای را به مرحله اجرا گذاشته است. سارکوزی در سخنان خود در مجمع عمومی سازمان ملل بر ضرورت صدور قطعنامه جدید علیه ایران و اعمال تحریم های شدید تر تاکید نمود و راه حل مناقشه اتمی را ترکیبی از "مذاکره و قاطعیت" خواند! گفتنی است که "برنارگوشنر" وزیر امور خارجه فرانسه تحریم های تا کنونی را ناکارآمد خوانده و در همین رابطه گفته است "جهان برای ممانعت از دستیابی ایران به سلاح اتمی، باید آماده جنگ باشد!"

دولت آلمان گرچه عجلاناً میانه بازی پیشه نموده و به تحریم های یک جانبه نپیوسته است و بر آن است که تحریم های بیشتر باید در چارچوب سازمان ملل باشد و از توسل به اقدام نظامی علیه ایران اجتناب گردد، اما روشن است که مانعی در این راه نخواهد بود.

اما روسیه و چین، پیش از برگزاری اجلاس کشورهای گروه (۵+۱) ضمن مخالفت آشکار با گسترش تحریم ها و صدور قطعنامه جدید، نسبت به سخنان وزیر خارجه فرانسه و اخبار فزاینده در باره امکان اجرای عملیات نظامی علیه ایران، ابراز نگرانی کرده بودند. درنشستی که با شرکت وزیران امور خارجه کشورهای گروه هشت به ابتکار کاندولیزا رایس، تحت عنوان ضیافت شام، اما برای رایزنی و جلب توافق اعضای شورای امنیت در مورد مفاد قطعنامه جدید، روز قبل از برگزاری اجلاس کشورهای گروه (۵+۱) برگزار گردید، لاوروف وزیر خارجه روسیه بررسی قطعنامه جدید را بی موقع خواند. وی ضمن انتقاد از اقدامات آمریکا مبنی بر تحریم های یک جانبه خارج از سازمان ملل، تحریم های جدید را مشروط به خاتمه بازرسی های آژانس اتمی ساخت. مشاجرات تند لفظی میان لاوروف و کاندولیزا رایس، نشانی از این داشت که اعضای دائمی شورای امنیت قادر به اتخاذ تصمیم واحدی نخواهند بود.

جمهوری اسلامی گرچه خوشحالی خویش را از عدم تصویب قطعنامه جدید و کسب مهلتی دیگر برای اتلاف وقت پنهان نمی کند، اما روشن است که این شادی بیدوام، تنها درحکم لایه نازکی است که بر روی ترسی

معضل خانواده طبقاتی-اسلامی و لایحه خانواده

لایحه "حمایت از خانواده" که اوایل مردادماه توسط احمدی نژاد برای تصویب در اختیار مجلس گذارده شد، پیش از طرح در مجلس به موضوع یک بحث علنی تبدیل شد.

طبق توافقات انجام شده قرار بود بحث این لایحه به جلسات علنی مجلس کشانده نشود و بی سر و صدا در کمیسیون قضایی مجلس بررسی و تصویب شود. اما صدای مخالفت از درون کمیسیون های مجلس و توسط نمایندگان زن جناح اصولگرا بلند شد. سپس، نمایندگان زن دیگری به اصل ۲۳ لایحه اعتراض کردند، و به این گونه بحث در گرفت (عمدتاً بر سر ماده ۲۳*). در اینجا قوه قضاییه اعلام کرد که ماده ۲۳ در لایحه پیشنهادی نبوده و بعداً توسط کابینه به آن افزوده شده است. با ورود مدافعان حقوق زنان به این بحث، یکی از اعضای کمیسیون قضایی مجلس خواست از بحث علنی در این رابطه خودداری شود و کسانی که نظر و پیشنهادی دارند، آن را به کمیسیون قضایی مجلس بفرستند تا اگر معقول باشد، در نظر گرفته شود.

دو خردادپها نیز که پس از رانده شدن از پست های سیاسی، تمام هنرشان به انتقاد از عملکرد دولت احمدی نژاد خلاصه می شود، پای به این میدان گذاشتند و با برگزاری سمینارها و انجام مصاحبه، به نقد ماده ۲۳ لایحه، مربوط به تسهیل چند همسری برای مردان پرداختند. تعدادی از فعالان حقوق زنان از جمله وکلا نیز به لایحه پیشنهادی دولت اعتراض کردند و بیانیه ای به امضای بیش از دوهزار تن از مدافعان حقوق برابر در اعتراض به لایحه جدید خانواده منتشر شد که خطاب به نمایندگان مجلس از آنان خواستند این لایحه را از دستور خارج کنند.

لایحه پیشنهادی دولت، در اساس بازگشتی به دوران پیش از تصویب قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۷ و ملحقات آن (مصوبه سال ۱۳۵۳) است. این لایحه، در صورت تصویب شرایط انفجاری خانواده ها را نیز وخیم تر خواهد کرد. با اختیارات نامحدودی که این لایحه در درون خانواده به مرد می دهد و توسط نهادهای قانونی حمایت می شود، بر بستر فرهنگ عقب مانده ای که حکومت اسلامی در صدد تحکیم آن در جامعه است، پیشاپیش روشن است که علاوه بر تأثیرات فاجعه باری که تصویب آن بر زندگی زنان خواهد داشت، کوبه بینان تاریک اندیش حاکم را نیز با مشکلات بیشتری مواجه خواهد نمود.

قوه قضائیه که تدوین کننده لایحه است، در

توضیح ضرورت آن به مشکلات و کمبودهای قانونی در زمینه مسائل مربوط به خانواده اشاره کرده است. چرا که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، قانون مدون و یکدستی در زمینه مسائل خانواده وجود ندارد. در مواردی هنوز مفاد قانون حمایت خانواده ۱۳۴۷ و ملحقات آن مربوط به سال ۱۳۵۳، (هر دو مربوط به دوران سلطنت محمد رضا شاه) اجرا می شود، و در مواردی که آن قانون مخالف با مبانی شرع اسلام تلقی می شود، آئین نامه ها و حقا فتواها جایگزین مواد قانونی شده است و این مساله به هرج و مرج در برخورد به مسائل خانواده در دستگاه قضایی دامن زده است.

طی سال های گذشته کمتر لایحه یا تصمیمی بوده است که طیف چنین وسیعی از مخالفان را بسیج کند. اما، این واقعیت که علیرغم فضای بسته و خفقان آمیز کنونی، که فعالان جنبش های اجتماعی تحت پیگرد و آزار مداوم قرار دارند و حتی خودی ها نیز در امان نیستند، بحث بر سر این لایحه بالا گرفت و طیف متنوعی، از طرفداران احمدی نژاد گرفته تا دو خردادی ها، فمینیست های اسلامی و سکولارها با آن به مخالفت برخاستند، تنها از ماهیت ارتجاعی این لایحه سرچشمه نمی گیرد، بلکه ناشی از این واقعیت است که مساله خانواده و نحوه برخورد با آن، در مقیاس کوچکتری کلیت وضعیت اجتماعی و فرهنگی جامعه را بازتاب می دهد. طی یک سده گذشته و قبل از حاکمیت جمهوری اسلامی، هر رفرم و اصلاحی که در قوانین خانواده صورت گرفته، بر اساس حفظ مبانی اسلامی و حاکمیت پدرسالاری در خانواده بوده است.

در جامعه سرمایه داری، ریاست مرد و فرودستی زن اصل پایه ای خانواده است و قوانین مذهبی، فرادستی مرد و فرودستی زن را تشدید می کنند. در دوران پیش از انقلاب نیز، رژیم شاه علیرغم این که مدعی بود خواهان ایجاد جامعه ای مدرن است، حاضر نبود به قوانین عرفی تن دهد. همانگونه که رشد مناسبات سرمایه داری در ایران، با نظام سلطنت و تسلط خاندان پهلوی بر اقتصاد رقم خورد، در عرصه حقوقی و اجتماعی نیز مهر این عقب ماندگی و ادغام دین در دولت را، هرچند به شکلی پوشیده، بر خود داشت. بنابراین، حتا در دوران حکومت شاه این خواست و شهادت در طبقه حاکم وجود نداشت که ردپای مذهب از قوانین عرفی جامعه و بویژه قانون مربوط به خانواده پاک شود. بلکه تحت فشار شرایط عینی نظام سرمایه داری که تحصیلات زنان، ورود آنان به بازار کار و عرصه فعالیت اجتماعی را

ایجاب می کرد، لنگ لنگان و منذبانه، موادی در رابطه با قانون خانواده تصویب می شد. به این معنا، در آن زمان نیز قانون مدون و جامعی در رابطه با خانواده وجود نداشت.

حکومت اسلامی که حتا همان تغییرات رقیق و نیم بند دوران شاه در قانون خانواده را که در راستای اقتضای رشد سرمایه داری انجام شده بود، نمی توانست تحمل کند، از ابتدای به قدرت رسیدن، تلاش کرد حقوق خانواده را تماماً بر پایه احکام شرعی استوار نماید. مشکل اما آنجا بود که نظام سرمایه داری منطق خود را داراست و تغییرات روینایی تنها تأثیر ثانوی بر آن خواهند داشت. به این ترتیب، علیرغم این که در سال های اول پس از قیام بخش وسیعی از زنان شاغل اخراج شدند و موانع متعددی بر سر راه تحصیل، اشتغال، و حضور اجتماعی زنان ایجاد شد، اما واقعیت ها خود را بر مقاصد و اهداف سران حکومت تحمیل کردند. نظام سرمایه داری بدون کشاندن زنان به بازار کار و بهره بردن از کار ارزان زنان، چیزی کم دارد. بنابراین، زنان در محدوده ای دوباره جذب کار در موسسات و کارگاه های بزرگ شدند. اما کارگسترده زنان در صنعت خانگی به یک پدیده تبدیل شد. امری که به مقیاس وسیع از چشم آمار پنهان می ماند، اما تأثیرات خود را بر وضعیت زنان، و در توازن قوای درون خانواده به زیان مرد باقی می گذارد. خانواده سرمایه داری- اسلامی و قوانین اسلامی خانواده، اصل را بر این می گذارند که مرد نان آور خانواده و ارباب است، اما شرایط اقتصادی ایجاب می کند که زن نیز به کاری اشتغال داشته باشد. بنابراین، کسب درآمد اقتصادی، هرچند که این درآمد در مقایسه با درآمد مرد ناچیز باشد، بر توازن قوا در درون خانواده تأثیر می گذارد. از سوی دیگر، تسلط قوانین عقب مانده مربوط به دوران بربریت بر جامعه ای که طبق آمار هفتاد درصد آن شهرنشین است، به اعتراض و مقاومت دامن زد. در تمام دوران پس از انقلاب مشروطیت، جنبش زنان ایران علیه بی حقوقی و تبعیض، همانند امروز گسترده نبوده است. توجه به درصد دانشجویان دختر در دانشگاه ها و ترکیب فارغ التحصیلان دانشگاه ها به تنهایی کافی است تا روشن شود که دیگر نمی توان با هیچ قانون و لایحه ای شرایط زنان ایران را به دوران صد سال پیش از این تنزل داد. شاهد بارز دیگر این مدعا این واقعیت است که با رشد آگاهی جنسیتی و پی بردن به ماهیت ارتجاعی قوانین حاکم، بسیاری از زنان و مردانی که حاضر نیستند به قوانین ارتجاعی حاکم تن در دهند و از طریق توافق با یکدیگر قوانین

کلاف سردرگم بحران پاکستان

پاکستان بار دیگر با یک بحران سیاسی رو به روست. چندین دهه است که بحران های سیاسی و تضاد های عمیق اجتماعی در این کشور به چنان درجه ای از حدت رسیده که هیچ دولتی نتوانسته است ثبات و آرامش نسبتاً طولانی مدتی در این کشور برقرار نماید. از همان زمان اعلام موجودیت پاکستان در سال ۱۹۴۷، ارتش و فرماندهان آن یکی از مهمترین عوامل برقراری ثبات نسبی، پس از هر دوره تلاطم و نا آرامی سیاسی و اجتماعی بودند. آنها در طول این سالها سه بار به بهانه برقراری نظم و امنیت و دفاع از تمامیت ارضی پاکستان دولت های غیر نظامی را با کودتا ساقط نموده و با برقراری حکومت نظامی زمام قدرت را به دست گرفتند. اکنون نیز تنها هشت سال پس از آخرین کودتا، بار دیگر زمین زیر پای دیکتاتور نظامی پاکستان به لرزه افتاده است. او، که پس از کودتای سال ۱۹۹۹ مجلس نمایندگان پاکستان را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام کرد، رهبران اپوزیسیون را دستگیر و بعد تر روانه تبعید در خارج از مرزهای پاکستان نمود، همه و هر گونه مقاومت توده ای را در هم شکست، گمان می کرد که می تواند با بگیر و ببند و سرکوب حکومت خود را جاودانه سازد، اما اکنون در چنبره بزرگترین بحران دوران حیات خود گرفتار آمده است.

دوازدهم اکتبر سال ۱۹۹۹ ژنرال پرویز مشرف، فرمانده نیروهای ارتش پاکستان در کشمیر، با یک کودتا، دولت محمد نواز شریف را برکنار نمود. نواز شریف، رهبر حزب "مسلم لیگ"، ابتدا راهی زندان شد و بعد هم، طی توافقی با حکومت نظامیان برای حداقل ده سال راهی تبعید در عربستان سعودی شد. پیش از او رقیب دیگر نظامیان، بی نظیر بوتو، رهبر حزب مردم پاکستان هم، به جرم ارتشاء و رشوه خواری، از کار برکنار شده و راهی تبعید شده بود. به این ترتیب، زمام قدرت، در شرایطی که جریانات اپوزیسیون در سرخوردگی و انفعال به سر می بردند، به چنگ فرماندهان ارتش افتاد.

پس از تثبیت و تمرکز تمام قدرت در دست خود، پرویز مشرف زمینه چینی استمرار حاکمیت خود در آینده دور را در دستور کار گذاشت. در سال ۲۰۰۱ با دستاویز حساسیت اوضاع، با رای دادگاه عالی پاکستان، قانون اساسی را، که انتخاب یک نفر هم به فرماندهی ارتش و هم ریاست جمهوری را

مردود می شناخت، زیر پا گذاشت و خود را به هر دو مقام منصوب کرد. او وعده داد که در سال ۲۰۰۲، انتخابات پارلمان را برگزار نموده و مجدداً "دموکراسی" را به کشور برگرداند. پس از واقعه یازده سپتامبر، که امپریالیسم آمریکا، لشکر کشی به افغانستان و سرنگونی دولت طالبان را در دستور کار گذاشت، او هم، ضمن حمایت از سیاست "جنگ علیه تروریسم" دولت جورج بوش، از فرصت بهره جسته و این بار خود را برای تمام عمر، فرمانده نیروهای مسلح اعلام نمود. به این ترتیب، پاکستان، نقشی استراتژیک در طرح های آمریکا در منطقه خاورمیانه به عهده گرفت. به دنبال آن میلیونها دلار کمک مالی و تسلیحاتی به جیب نظامیان حاکم سرازیر شد. برگ برنده دیگر در دست دیکتاتور پاکستان، دستیابی این کشور به بمب هسته ای بود. این واقعیت، حساسیت امپریالیستها نسبت به سرنوشت پاکستان و اهمیت همکاری با دولت نظامی حاکم بر این کشور را دو چندان نمود. وعده "برقراری دموکراسی" در سال ۲۰۰۲ هم به جانی نرسید. پرویز مشرف این بار "جنگ با تروریسم" را بهانه کرده و از دادگاه عالی پاکستان خواست که به جای انتخاب رئیس جمهور توسط مجلس، این کار از طریق یک همه پرسی عمومی انجام گیرد. دادگاه عالی، برغم اعتراضات اپوزیسیون، به این درخواست دیکتاتور رای مثبت داد. این همه پرسی انجام گرفت و وی مجدداً ضمن حفظ فرماندهی کل نیروهای مسلح پاکستان، برای پنج سال مقام ریاست جمهوری را هم قبضه نمود.

در اوایل سال ۲۰۰۷، در حالی که رژیم پاکستان سرگرم تدارک برگزاری انتخابات فرمایشی رئیس جمهوری بود، به یکباره موج اعتراضات ضد دولتی اقتشار مختلف مردم، تمام پاکستان را به لرزه درآورد و خواب را از چشم دیکتاتور ربود. عزل رئیس دادگاه عالی پاکستان در اوایل ماه مارس، که نامزدی دیکتاتور برای مقام ریاست جمهوری، ضمن حفظ مقام فرمانده کل ارتش، و خصوصی سازی صنایع دولتی ذوب آهن را غیر قانونی اعلام نموده بود، با مخالفت مردم مواجه شد. تجمعات اعتراضی در خیابان ها با سرکوب وحشیانه مأموران ارتش و پلیس روبرو شده و دست کم چهل کشته بر جای گذاشت. این جنایت، آتش خشم هشت سال سرکوب را شعله ورساخت و اعتراضات ضد دولتی چند شهر را

فراگرفت. اتحادیه خبرنگاران، که رهبر آن از سوی نیروهای امنیتی تهدید به مرگ شده بود، فرمان سانسور اخبار از سوی دولت را زیر پا گذاشت و از توده های مردم خواست که به خیابان ها بیایند. در همین حال، "فدراسیون کارگران نیشکر پاکستان" خواستار لغو استخدام موقت و قراردادی و خواستار استخدام رسمی همه کارگران شد. کارگران ناراضی از سیاست خصوصی سازی دولت ژنرال ها، به صفوف معترضین خیابانی پیوستند. جریانات مرتجع اسلامی نیز با شعار های قرون وسطائی خود به صفوف مخالفین دولت پیوستند.

در این میان حساسیت رژیم پاکستان بیش از همه متوجه عکس العمل جریانات مرتجع اسلامی بود. این جریانات و متحدان آنان در افغانستان از حمایت های ضمنی دولت مشرف برخوردار بوده اند. به این اعتبار، دولت مشرف هرآنچه در توان داشت انجام داد تا بتواند به طریقی از رو در رویی با اسلام گرایان اجتناب کند. اما با کشتار مسجد "لعل" در اوایل ماه ژوئیه، مبارزه علیه جریانات اسلامی وارد مرحله جدیدی شد. این جریانات مبارزه علیه رژیم پاکستان را تشدید نموده و عملیات انتحاری را به درون مرزهای پاکستان و بویژه علیه نیروهای نظامی کشاندند. با گسترش اعتراضات خیابانی، رهبران فراری اپوزیسیون هم جرات ابراز وجود پیدا کردند. بوی قدرت به مشام رهبران تبعید نشین اپوزیسیون، محمد نواز شریف و بی نظیر بوتو، هم رسید، و این ها هم یکی پس از دیگری به یاد "دموکراسی" و "برکناری نظامیان" افتاده و اعلام نمودند که برای شرکت در انتخابات، به پاکستان بازمی گردند. با گسترش دامنه اعتراضات، روشن بود که دیگر سلاح سرکوب برای برقراری نظم و آرامش به تنهایی کارساز نبوده و دولت مشرف و اربابان آمریکائی آن باید به فکراه چاره دیگری باشند.

جریانات مرتجع اسلامی افغانستان از پشتیبانی جریانات اسلام گرا در استان های همسایه در پاکستان برخوردارند. در افغانستان حملات نظامی نیروهای وابسته به طالبان علیه ائتلاف امپریالیستها تحت فرماندهی ناتو، بیش از پیش شدت گرفته است. "قانونی" نمودن فرامین دیکتاتور با مخالفت قضات دادگاه عالی پاکستان روبرو شده و با گسترش اعتراضات ضد دولتی در ماههای اخیر، به نظر نمی رسد که پرویز مشرف بتواند یک بار دیگر، همچون سال ۲۰۰۲، نقش قانونی مجلس در انتخاب ریاست جمهوری را زیر پا گذاشته و با رای

سال نو تحصیلی چشم انداز و راه کارهای جنبش های دانشجویی و معلمان

محاکمه جمعی از آن ها شد. معلمان در جریان اعتراضات شان مورد تهاجم نیروهای انتظامی و امنیتی قرار گرفته و در این راه هزینه های بسیاری پرداخت کردند. بسیاری از معلمان احکام اخراج، تبعید و بازنشستگی اجباری گرفتند. برخی آنان نیز به دلیل شرکت در اعتراضات، احکام تنبیهی مانند کسری حقوق دریافت کردند.

رژیم در عین سرکوب خشن اعتراضات معلمان، سعی داشته و دارد با انجام اصلاحاتی محدود در مزایا و حقوق معلمان که البته با خواست های معلمان فاصله بسیار دارد، به نوعی زمینه های حرکات اعتراضی معلمان را کم رنگ کند. اما واقعیت این است که جنبش اعتراضی معلمان نه با سرکوب و نه با اصلاحات محدود این چنینی از بین نخواهد رفت و زمینه های جنبش دوباره اوج گرفته ی معلمان بسیار عمیق تر از آن است.

اگر نگاهی به خواست های معلمان ببینیم، می توان دو موضوع اصلی را در خواست های شان دید که رژیم نه قادر و نه حاضر به پاسخگویی به آن ها است. این دو موضوع اصلی، وضعیت معیشتی معلمان و تشکل مستقل هستند، تشکلی که بتواند از خواست ها و منافع آن ها دفاع کند.

رژیم قادر به حل معضل معیشتی معلمان نیست. چرا؟ جواب به این سوال بسیار ساده است. به همان دلیل که قادر به حل مشکل دستمزد و معیشتی کارگران، بیکاران و سایر اقشار تهیدست جامعه نیست. به همان دلیل ساده که هر سال با رشد سرسام آور تورم و گرانی مسکن و کالاهای مورد نیاز مردم، فقرای جامعه فقیرتر می شوند و توده های وسیع دیگری نیز به صف فقرا اضافه می شوند.

بالا رفتن دستمزدها و وضعیت اسف بار معیشتی، تنها مختص معلمان نیست. کارگران نیز از این وضعیت رنج برده و خواستار بهبود شرایط زندگی و بالا رفتن دستمزدهای شان هستند. اما رژیمی که پاسدار مناسبات سرمایه داری ست و "سود" در آن حرف اول و آخر را می زند، نیروی کار ارزان قیمت برای آن ارزش "طلا" را دارد!

برای مثال، در شش ماهه ی اول سال، ما شاهد چهار موج گرانی بوده ایم که نه تنها اضافه دستمزد ناچیز کارگران و افزایش حقوق معلمان را بلعیده، بلکه منجر به کاهش قدرت خرید آن ها نسبت به سال گذشته نیزگردید. در جوامع سرمایه داری مبارزه

برای بالا رفتن دستمزد، مبارزه ای طولانی با کشاکش های بسیار است. اما این دستمزدها (دستمزد واقعی) در ایران آن چنان به قهقرا رفته که بین دستمزدها و خط فقر دره ای عمیق به وجود آمده است.

جالب این است که در سال های اخیر و به رغم بالا رفتن کم سابقه ی قیمت نفت و در نتیجه درآمد دولت از این بخش، برای توده های ایران، حاصلی جز فقر بیشتر نداشته است.

اما رژیم حاضر به پذیرش تشکل مستقل معلمان نیز نیست. چرا؟ جواب به این سوال نیز بسیار ساده است و تجربه ی عملی سال های اخیر آن را اثبات می کند. نگاهی به سندیکای کارگران شرکت واحد ببیند. تشکلی که تنها پانزده هزار نفر را شامل می شد. رژیم با این تشکل چه برخوردی کرد؟

اما مبارزات معلمان در سال گذشته تحصیلی درس های مهمی برای معلمان داشت. معلمان در جریان این مبارزات فهمیدند که رژیم نه تنها اهل مذاکره با آن ها نیست، بلکه به هر گونه اعتراض مسالمت آمیزشان نیز قهرآمیز جواب می دهد. معلمان در عمل فهمیدند که به رژیم هیچ اعتمادی نباید کرد. آن ها فهمیدند که ممانعتات با رژیم معنایی جز شکست جنبش ندارد و تنها با اتحاد گسترده تر و تشدید مبارزات خود می توانند در برابر رژیم مسلح به تفنگ و زندان به مقابله برخیزند و این یعنی گسترش منطقی رادیکالیسم. رادیکالیسمی که جنبش معلمان را به اتحاد گسترده تر با سایر اقشار و طبقات هم چون کارگران، زنان و دانشجویان فرا می خواند و خواست های آنان را به مرزهایی فراتر می برد. مرزهایی که در واقع خواست های مشترک همه گی آن ها می باشد، خواست هایی چون افزایش دستمزد و آزادی های سیاسی.

در ارتباط با دانش آموزان این نکته را باید گفت که اگر چه در شرایط کنونی ما با چیزی به نام جنبش دانش آموزی (به فعل درآمده) روبرو نیستیم، اما بی شک حمایت از معلمان و خواست های آنان که محور آن افزایش دستمزدها و آزادی های سیاسی است، به ویژه در ارتباط با دانش آموزان در مقطع دبیرستان، از اهمیت خاصی برخوردار است و می توان از آن به عنوان یکی از وظایف شان نام برد. دانش آموزان با حمایت از خواست های معلمان به واقع به نوعی از وضعیت خود نیز شکایت می کنند. وضعیتی که خانواده های شان با آن درگیر هستند و بی شک خواست اغلب پدران و

مادران شان، در محیط کار، نیز همین است. موضوع دیگری نیز که دانش آموزان باید به آن توجه کنند، بازماندن هر سال تعداد بیشتری از کودکان از تحصیل است. هر ساله هزینه های تحصیلی و فقر منجر به بازماندن هر چه بیشتر کودکان از تحصیل می گردد. تحصیل رایگان (که لوازم و ابزار تحصیل نیز جزیی از آن است) و ممنوعیت کار کودکان دو خواست جنبش دانش آموزی می تواند باشد.

اما جنبش دانشجویی هم در سال گذشته هزینه های بسیاری پرداخت کرد. سالی که نشان داد چپ انقلابی بار دیگر و با قدرت به دانشگاه ها بازگشته و خواب بورژوازی را آشفته ساخته است. مراسم شانزده آذر سال گذشته نمود بارز این بازگشت قدرتمندانه بود.

در این سال بسیاری از دانشجویان بازداشت و در زندان های مخوف رژیم متحمل شکنجه های بسیاری گشتند. بسیاری از دانشجویان هنوز در زندان بسر می برند و برخی از آن ها در بی دادگاه های رژیم به زندان محکوم شدند.

هم چنین بسیاری از دانشجویان احکام تعلیق و یا اخراج دریافت کرده و از ادامه تحصیل گروهی دیگر از دانشجویان در مراحل بالاتر تحصیلی ممانعت به عمل آمد.

اما رژیم به رغم همه ی این اقدامات که به واقع "انقلاب فرهنگی دوم" جمهوری اسلامی در دانشگاه ها بوده و هنوز هم ادامه دارد، نتوانست این جنبش را به سکوت واداشته وحتا درزبان نیز مجبور به اعتراف به شکست در دانشگاه ها شد.

اعتراضات دانشجویی در این سال اگر چه شاید به گستردگی سال های گذشته نبود و این امری طبیعی در شرایط کنونی هست، اما نکته مهم درس هایی ست که جنبش دانشجویی از سال گذشته گرفت و پیشرفتی که در عمق داشت.

روند سیاسی سال های اخیر، به همراه سرکوب عریان دانشجویان با روش هایی هم چون شکنجه که اخبار چگونگی این وحشیگری ها در همه جا پخش گردیده است، ماهیت رژیم در کلیت آن را به وضوح در برابر دیده گان عموم قرار داد و راه را بر هر گونه توهم پراکنی بست. سال گذشته سالی بود که صف بندی های سیاسی بدون هیچ ابهامی شکل گرفت. زدودن این ابهامات که به ویژه پس از دوم خرداد سال ۷۶ شکل گرفته و در اشکال گوناگون ادامه پیدا کرده بود، نقطه قوت مهمی برای جنبش دانشجویی است. امروز پرچمداران جنبش دانشجویی به خوبی به ماهیت رژیم، روش مبارزه با آن و راه حل ها آگاهند. از همین روست که جنبش دانشجویی، امروز تاکید ویژه ای به اتحاد با طبقه کارگر و سایر اقشار ستم کش جامعه دارد.

مشاغل سخت و زیان‌آور و کمیته‌های سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی

توجه به رأی و نظر خود کارگران برای تصمیم‌گیری جهت تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور است.

معلوم نیست افرادی که عضو کمیته‌های بدوی و تجدید نظر استانی خواهند بود چگونه برگزیده می‌شوند و چه کسانی آنان را انتخاب می‌کنند. با این حال سازمان تأمین اجتماعی پیش بینی کرده است که در "صورت وجود ابهام در انتخاب افراد"، تشخیص این سازمان "ملاک عمل" خواهد بود. به عبارت دیگر اگر در این یا آن استان، کمیته‌ای هم پیدا بشود که خلاف تشخیص سازمان تأمین اجتماعی عمل کند و ذره‌ای علیه منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار، با تشخیص حرفه‌ای به عنوان سخت و زیان‌آور عمل کند، آن گاه طبق معمول از بالا اقدام می‌شود و سازمان تأمین اجتماعی رأی همین کمیته‌ها را وتو و سانسور می‌کند. این‌ها هیچ عجب نیست، سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی نمی‌تواند خود تفاوتی با کل حکومت نکبت‌بار حافظ منافع سرمایه‌داران داشته باشد.

در تبصره‌ی دوم ماده دو ابلاغیه‌ی اخیر سازمان تأمین اجتماعی و برای این که کار از محکم‌کاری عیب نگیرد، آمده است که "در صورت وجود هر گونه ابهام یا اختلاف با لزوم استفسار در موضوع تشخیص و تطبیق مشاغل سخت و زیان‌آور، کمیته‌های استانی موظف به کسب تکلیف از شورای عالی حفاظت فنی خواهند بود." این تبصره در واقع کمیته‌های مذکور را از هر گونه امکانی برای تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور محروم کرده است. در تبصره چهار همان ماده میخ دیگری بر تابوت کمیته‌ها کوبیده شده و آن هم این که دیوان عدالت اداری مجاز به نقض آرای کمیته‌های استانی است.

آیین‌نامه‌ای که سازمان تأمین اجتماعی ابلاغ کرده است در بخش‌های دیگرش هم آثار فراوانی از بی‌کفایتی کمیته‌های تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور دارد و از جمله آن جایی که سخن از "تصمیم قطعی" برای تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور رفته است. بر اساس ماده دو آیین‌نامه‌ی مذکور تصمیم قطعی منوط به "گزارش کارشناسان" خواهد بود. یقیناً این "کارشناسان" کذائی را هم خود سازمان تأمین اجتماعی منصوب می‌کند و نه کمیته‌های تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور که اکنون بی‌اقتداری آن‌ها باید بر همگان ثابت شده باشد.

شاید جالب‌ترین آیین‌نامه‌ی سازمان تأمین اجتماعی برای تشخیص مشاغل سخت و

زیان‌آور ماده سه آن باشد. در این ماده آمده است که کارفرمایان موظف به "حذف صفت سخت و زیان‌آور بودن مشاغل کارگاه ظرف مهلت مقرر" هستند. گویی کار و شغلی که با توجه به ماهیتش سخت و زیان‌آور است تنها با تلاش کارفرمایان آسان و گوارا می‌شود!

از سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی و ابلاغیه‌ی اخیرش که چیزی به جز یک دستورالعمل بی‌پایه و اساس و خالی از هر گونه منفعتی برای کارگران است که بگذریم به این نکته می‌رسیم که عمده‌ترین مشاغل سخت و زیان‌آور کدامند و کارگران چه مطالباتی در این زمینه دارند؟

هر شغل و کاری که در طی شب انجام شود یا کارگران و زحمتکشانی که مجبورند ساعات کار مختلف داشته باشند (مثلاً گاهی صبح و گاهی شب کار کنند) از جمله مشاغل سخت و زیان‌آورند. کلیه مشاغلی که در خط‌های تولید کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و به صورت تکراری انجام می‌شوند و دارای محدودیت زمانی برای انجام هستند از دیگر مشاغل سخت و زیان‌آورند. مشاغلی که همراه با حمل بارهای سنگین هستند نیز جزو مشاغل سخت و زیان‌آورند. کارگرانی که در محل کار در معرض مواد سمی و شیمیایی هستند حرفه‌ای سخت و زیان‌آور دارند. کارگران ساختمانی و معدنچیان و کارگران راه‌ها که آن‌ها را می‌سازند یا ترمیم و حفظ می‌کنند از جمله کارگرانی هستند که مشاغل سخت و زیان‌آور دارند. همچنین کارگرانی که مجبورند در محل کار خود زندگی کنند و علاوه بر فشار کار از زندگی خصوصی محروم هستند از جمله کسانی‌اند که شغلی سخت و زیان‌آور دارند.

این مشاغل و کارها که مختصراً نام برده شدند در ماهیت خود سخت و زیان‌آورند و این گونه نیست که کارفرمایان بتوانند یا بخواهند "صفت سخت و زیان‌آور" آن‌ها را آن‌طور که سازمان تأمین اجتماعی اسلامی ابلاغ کرده است "حذف" کنند!

کارگران و زحمتکشانی که دارای چنین مشاغل سخت و زیان‌آوری هستند باید حداکثر ۶ ساعت در روز و ۳۰ ساعت در هفته کار کنند. شب‌کاری در تمام رشته‌های اقتصادی که ضروری نیستند باید ممنوع گردد و کارگرانی که مجبورند شب‌کاری کنند نباید بیش از ۴ ساعت کار کنند.

کارهایی که برای سلامتی کارگران زن زیان‌آور است باید مطلقاً ممنوع گردند. تمام کارگران و زحمتکشانی که به مشاغل سخت و زیان‌آور می‌پردازند باید این حق را داشته باشند که زودتر از بقیه بازنشسته گردند تا بتوانند دوران طولانی‌تری به زندگی ادامه دهند. دوره بازنشستگی باید برای این کارگران حداکثر ۴۵ سال به جای ۵۵ سال با ۲۰ سال سابقه‌ی کار به جای ۲۵ سال باشد.

کارفرمایان باید چه از نظر حقوقی و چه از نظر مالی مسئول سختی و زیان‌آوری مشاغل شناخته شوند و تشکلات کارگری مستقل باید تنها ارگان‌هایی باشند که "تصمیم قطعی" را جهت تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور بگیرند.

میان آن چه سازمان تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی در پایان شهریور برای تشخیص مشاغل سخت و زیان‌آور ابلاغ کرده و آن چه در این زمینه کارگران باید داشته باشند تفاوت از زمین تا آسمان است.

زنده باد

استقلال

طبقاتی کارگران

«براندازی نرم» ، ابزار رژیم جهت پیشبرد سرکوب و سانسور بیشتر در جامعه

دستگیری و اعتراف گیری عناصری که تابعیت ایرانی - آمریکایی داشته و در موسسات فرهنگی - پژوهشی وابسته به نهاد های آمریکایی فعالیت می کنند، در صدد مقابله با پاره ای از سیاست های آمریکا بر آمده است. این دستگیری ها که در ظاهر امر با اتهاماتی از قبیل "جاسوسی"، "عوامل شبکه های برانداز" و بنیان "انقلاب مخملی" ، صورت گرفته است، اما نوع برخورد و پیشبرد سیاست رژیم در ارتباط با افراد دستگیر شده، همه گویای واقعیت دیگری است که در پشت اتهاماتی از این دست خود را نمایان می سازد.

از جمله آخرین سناریوی رژیم از نوع "براندازی نرم"، دستگیری هاله اسفندیاری، کیان تاجبخش، علی شاکری و نیز توقیف گذرنامه نازی عظیمیا و ممنوع الخروج کردن او از ایران بوده است. تاملی بر چگونگی دستگیری این افراد، نحوه روند ایام بازداشت، چگونگی آزادی و خروج مجدد آنها از ایران، می تواند اهداف پنهان و پشت پرده سیاست جمهوری اسلامی از اینگونه سناریوها را بهتر آشکار سازد.

هاله اسفندیاری، پژوهشگر و مدیر برنامه مطالعاتی خاورمیانه مرکز تحقیقات بین المللی "وودرو ویلسون" آمریکا، کیان تاجبخش، مشاور موسسه "جامعه باز" و علی شاکری از بنیان گزاران نهاد "ابنکار شهروندان برای صلح" و سخنگوی "انجمن مدافع دموکراسی در ایران"، که به فاصله سه روز از هجدهم تا بیست و یکم اردیبهشت ماه ۸۶ دستگیر شدند، و نیز توقیف گذرنامه نازی عظیمیا، گزارشگر رادیو صدای آمریکا در جمهوری چک، که هر چهار نفر از تابعیت دوگانه ایرانی - آمریکایی برخوردار هستند، زمانی صورت گرفت که آمریکا پیش از آن اقدام به دستگیری پنج نفر از نیروهای نظامی - امنیتی جمهوری اسلامی در عراق کرده بود. اقدام به بازداشت این افراد، که با هدف گسترش "جامعه مدنی" در موسسات فرهنگی - پژوهشی وابسته به نهاد های آمریکایی کار می کنند، می توانست نوعی واکنش اولیه جمهوری اسلامی در مقابله با دستگیری نیروهای امنیتی اش در عراق به حساب آید. به عبارت دیگر نوعی گروکشی از طرف جمهوری اسلامی بود تا در صورت مذاکره و چانه زنی با آمریکا جهت استرداد نیروهای دستگیر شده اش در عراق، چیزی برای معامله در دست داشته باشد. وارد

کردن اتهامات شدیدی چون "جاسوسی"، "اقدام علیه امنیت ملی" و ایجاد شبکه "براندازی نرم" علیه دستگیر شدگان، همه در راستای این هدف نخستین جمهوری اسلامی سازماندهی شده بود. و طبیعتاً حبس انفرادی، بازجویی های طولانی مدت و تحت فشار قرار دادن آنها، جهت اعتراف به "براندازی نرم"، می توانست برای به دست آوردن سندی باشد جهت ارائه دخالت شبکه های جاسوسی آمریکا در ایران، در مقابل اسناد آمریکا مبنی بر اخلاص گری جمهوری اسلامی در عراق.

مگر نه اینکه این افراد طی سال های متعددی بدون دغدغه به ایران سفر می کردند. مگر نه اینکه آنان با جناح هایی از رژیم همکاری داشته اند و به دعوت آنها در سمینارهای پژوهشی غیر دولتی و بعضاً دولتی جمهوری اسلامی شرکت می کردند.

کیان تاجبخش، در ایران با بانک جهانی همکاری می کرد و نیز به عنوان مشاور، در پاره ای از وزارت خانه های دولت جمهوری اسلامی حضور داشت. علاوه بر این تمام فعالیت های پژوهشی، علمی و اجتماعی عناصر فوق، در تمام این سال ها با مجوز مسئولان جمهوری اسلامی در ایران صورت می گرفت. بنابر این دلایل دستگیری این افراد را مستثنا از آنچه که دستگاه های اطلاعاتی رژیم ادعا کرده اند، باید در ماجراهای پشت پرده حوادثی از این دست جستجو کرد.

دستگیری هاله اسفندیاری، کیان تاجبخش و علی شاکری درست دو هفته قبل از شروع مذاکرات رسمی میان دیپلمات های ایرانی و آمریکایی در عراق صورت گرفت. مذاکراتی که پس از ۲۸ سال قطع ارتباط به طور رسمی در تاریخ هفتم خرداد ۸۶، بر سر مسائل امنیتی عراق میان نمایندگان ایران و آمریکا در بغداد به وقوع پیوست. انتخاب زمان دستگیری افراد فوق، با وجود اینکه آنها از ماه ها قبل در ایران بودند، تا حدودی می تواند بخشی از اهداف سیاسی جمهوری اسلامی در مذاکره با آمریکا را آشکار سازد. اگر چه جمهوری اسلامی عملاً در جهت رسیدن به این هدف اولیه و کوتاه مدت خود ناکام ماند. اگر چه نیروهای آمریکایی مستقر در عراق، اعضای دستگیر کرده سپاه پاسداران را همچنان در اسارت خود دارند، اما از آنجا که ادامه بازداشت افراد فوق بجز تنگتر کردن حلقه فشارهای بین المللی بر حکومت ایران عاید دیگری برای رژیم

نداشت، مسئولان جمهوری اسلامی، بر آن شدند تا به رغم اعتراف گیری و اتهامات سنگینی که به هاله اسفندیاری، کیان تاجبخش و علی شاکری وارد ساخته بودند، بی سرو صدا، آنها را با قرار وثیقه آزاد و حتا امکان خروجشان از ایران را نیز فراهم سازند. البته مبلغ بیش از یک میلیون دلار وثیقه جهت آزادی موقت این افراد را نباید فراموش کرد. مبلغی که به احتمال زیاد در صورت عدم بازگشت این افراد برای محاکمه، عاید جمهوری اسلامی خواهد شد.

هر چند شبکه فاکس نیوز اعلام کرد که آزادی این افراد در قبال صدور مجوز سخنرانی احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا بوده است، اما در این میان ارسال نامه ای از طرف لی هامپلتون رئیس موسسه وودرو ویلسون آمریکا به خامنه ای و جوابیه مساعد دفتر او، دستمایه ای شد برای آزادی این افراد و برون رفت رژیم از بحرانی که خود ایجاد کرده بود. بگذریم از اینکه افراد فوق نیز پس از آزادی تا حد ممکن سعی کرده اند با تکرار جملاتی از قبیل "برخورد خوب بازجویان" با آنها، تصویر قابل قبولی از زندان جمهوری اسلامی و شرایطی را که در آن به سر برده اند، ارائه دهند.

به نظر می رسد تا این مرحله از روند دستگیری و آزادی این افراد، نه فقط سودی برای رژیم نداشت، بلکه به ضرر آن نیز تمام شد. اما از آنجا که جمهوری اسلامی و نیروهای اطلاعاتی آن، در خلق این گونه سناریو ها اهداف چند گانه ای را دنبال می کنند، لذا هر چه ناکامی این سناریو در عرصه خارجی بیشتر آشکار گردید، رویکرد رژیم به پیشبرد اهداف داخلی این خیمه شب بازی، شتاب بیشتری گرفت. به همان اندازه که رژیم در مقابل فشارهای بین المللی برای آزادی این افراد "جاسوس"، عاملان "براندازی نرم" و ایجاد "انقلاب مخملی" در ایران کرنش نشان داد، در عوض با دستگیری گسترده فعالین جنبش های اجتماعی در داخل کشور و اعمال فشار بیشتر بر اقدار مختلف جامعه، سعی کرد اقتدار خود را به رخ توده های مردم بکشد. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی با ناکامی از دستگیری و گروکشی این افراد، جهت معامله با آمریکا برای بازپس گیری اعضای ارشد دستگیر شده سپاه پاسداران در عراق، اهداف ثانوی و پیامدهای پشت پرده این سناریو را با شدت هرچه بیشتر در درون جامعه دنبال کرد.

همان گونه که بارها شاهد بوده ایم، ایجاد فضای رعب و وحشت، گسترش سرکوب، محدودیت باز هم بیشتر مطبوعات، دستگیری و محاکمه گسترده فعالان جنبش

معضل خانواده طبقاتی - اسلامی و لایحه خانواده

ارتجاعی موجود را دور می‌زنند. از همین زاویه می‌توان به نقد کسانی برخاست که گرچه با لایحه خانواده مخالفند، اما چشمی برای دیدن واقعیات جامعه امروز ایران و نیازهای آن به تحول ندارند. انتقادات آنان از این مساله فراتر نمی‌رود که مواد این لایحه را با قانون حمایت از خانواده مصوب سال ۴۷ و ملحقات آن (مصوبه سال ۱۳۵۳) مقایسه کنند و فریاد بزنند که این یا آن ماده لایحه دولت نسبت به قوانین زمان شاه عقب‌گرد است. آنان از نظر طبقاتی با خانواده جامعه سرمایه‌داری، که مینیاتور جامعه طبقاتی موجود است و به ناگزیر تمام تناقضات این جامعه را حمل می‌کند، مشکلی ندارند و حتا فاقد این شهامت‌اند که قدری از حیثه قوانین خانواده آغشته به باورهای اسلامی فراتر روند و خواهان برابری کامل زن و مرد و جاری شدن قوانین عرفی در عرصه خانواده باشند. انتقاد آنان، انتقاد در چهارچوب اسلام است هرچند که روایت دیگری از اسلام را به روایت جناح مسلط هیات حاکمه ترجیح می‌دهند. در حالی که، لغو هر گونه تبعیض برپایه جنسیت و برابری کامل زن و مرد در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی تنها راهی است که می‌تواند موقعیت زنان را بهبود بخشد. این امر در رابطه با خانواده مستلزم: لغو تمام مقررات ارتجاعی مربوط به چندهمسری برای مردان، ممنوعیت صیغه، برابری کامل زن و مرد در امر ازدواج و طلاق و سرپرستی فرزندان، لغو قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز در رابطه با ارث، لغو حجاب اجباری، ممنوعیت قانونی فشار، تحقیر، آزار جسمی و روانی زنان در خانواده و اعمال مجازات شدید برای مردانی که زنان را از نظر روانی و فیزیکی مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند، آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی خود، مصونیت کامل زندگی خصوصی زن، و به رسمیت شناختن بدون قید و شرط حق سقط جنین است.

(* ماده ۲۳ لایحه حمایت از خانواده:

ماده ۲۳- اختیار همسر دائم بعدی، منوط به اجازه دادگاه پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجراء عدالت بین همسران می‌باشد. تبصره- در صورت تعدد ازدواج چنانچه مهریه حال باشد و همسر اول آن را مطالبه نماید، اجازه ثبت ازدواج مجدد منوط به پرداخت مهریه زن اول است.

عصیان

مگر شعر تو سر تا پا گنه بود
از این تنگ و گنه پیمان‌ه ای ده
بهشت و حور و آب کوثر از تو
مرا در قعر دوزخ خانه ای ده

کتابی، خلوتی، شعری، سکوتی
مرا مستی و سکر زندگانیت
چه غم‌گر در بهشتی ره ندارم
که در قلبم بهشتی جاودانی ست

شبانگهان که مه می رقصد آرام
میان آسمان گنگ و خاموش
تو در خوابی و مست هوس‌ها
تن مهتاب می گیرم در آغوش

نسیم از من هزاران بوسه بگرفت
هزاران بوسه بخشیدم به خورشید
در آن زندان که زندانبان توبودی
شبی بنیادم از یک بوسه لرزید

به دور افکن حدیث نام، ای مرد
که ننگم لذتی مستانه داده
مرا می بخشد آن پروردگاری
که شاعر را، دلی دیوانه داده

بیا بگشای در، تا پر گشایم
به سوی آسمان روشن شعر
اگر بگذاری ام پرواز کردن
گلی خواهم شدن در گلشن شعر

به لب هایم مزن قفل خموشی
که در دل قصه ئی ناگفته دارم
ز پایم باز کن بند گران را
کزین سودا دلی آشفته دارم

بیا ای مرد، ای موجود خود خواه
بیا بگشای درهای قفس را
اگر عمری به زندانم کشیدی
رها کن دیگرم این یک نفس را

منم آن مرغ، آن مرغی که دیربست
به سر اندیشه ی پرواز دارم
سرودم ناله شد در سینه تنگ
به حسرت‌ها سرآمد روزگارم

به لب هایم مزن قفل خموشی
که من باید بگویم راز خود را
به گوش مردم عالم رسانم
طنین آتشین آواز خود را

بیا بگشای در تا پر گشایم
به سوی آسمان روشن شعر
اگر بگذاری ام پرواز کردن
گلی خواهم شدن در گلشن شعر

لبم با بوسه ی شیرینش از تو
تنم با بوی عطر آگینش از تو
نگاهم با شررهای نهانش
دل‌م با ناله ی خونینش از تو

ولی ای مرد، ای موجود خود خواه
مگو ننگ است این شعر تو ننگ است
بر آن شوریده حالان هیچ دانی
فضای این قفس تنگ است، تنگ است

(فروغ فرخزاد)

کلاف سردرگم بحران پاکستان

دادگاه عالی هر دو مقام فرماندهی ارتش و ریاست جمهوری را به چنگ آورد. دیگر نمی توان به بهانه "حساسیت اوضاع" توده های مردم را به تمکین واداشت و قانون اساسی را زیر پا گذاشت. سرنوشت ریاست جمهوری دیکتاتور این بار در دست نمایندگان مجلس است. هر چند در روزهای اخیر، دادگاه عالی پاکستان به درخواست مشرف، مبنی بر شرکت در انتخابات با حفظ فرماندهی ارتش، رای مثبت داد، اما این هم نمی تواند در شرایط فعلی کمک بزرگی برای دیکتاتور باشد. همین واقعیت است که مشرف را وادار نمود به اپوزیسیون اطمینان دهد که در صورت پیروزی از فرماندهی ارتش کنار خواهد رفت.

از سوی دیگر وجود یک حکومت قدرتمند طرفدار و مجری سیاست های امپریالیسم آمریکا در منطقه، به ویژه در رابطه با تحولات افغانستان، برای دولت جورج بوش اهمیتی حیاتی دارد. از این منظر "ثبات" پاکستان، به مثابه تضمینی برای تحقق طرح های آمریکا در منطقه خاورمیانه، به هر قیمتی که باشد، ضروری است. در این راستا، ایجاد ائتلافی که بتواند ادامه حاکمیت پرویز مشرف را تضمین نماید، در دستور کار دولت آمریکا قرار گرفته است. حساسیت اوضاع بیش از این است که بتوان شانس هم به حزب اسلامی محمد نواز شریف داد. رژیم پاکستان نمی تواند یک اپوزیسیون قانونی و اسلامی را تحمل کند. این اقدام بدون شک، رشد و تقویت جریانات اسلامی را به همراه خواهد داشت. امری که در شرایط فعلی نمی تواند مورد حمایت امپریالیستها باشد. با توجه به مجموع اوضاع، امپریالیستها خواهان ایجاد ائتلافی از "ملی- مذهبی" ها هستند. بی نظیر بوتو و "حزب مردم پاکستان" آمادگی خود را برای ایفای نقش در دولت آتی پاکستان اعلام نمودند. این ائتلاف، باید ضمن حمایت از اسلام مورد تأیید و اشنگتن، احساسات "ملی" را هم در خدمت تحقق اهداف استراتژیک آمریکا و حمایت از دولت پرویز مشرف بسیج نماید. ائتلاف "بی نظیر بوتو - مشرف" موثر ترین راه برای بسیج نیروهای میانه علیه جریانات اسلام گرا است. پیشبرد سیاست های امپریالیسم آمریکا در گرو پیروزی پرویز مشرف در انتخابات روز شش اکتبر است. باید به هر قیمتی که شده دیکتاتور را برنده این انتخابات کرد.



سال نو تحصیلی چشم انداز و راه کارهای جنبش های دانشجویی و معلمان

جنبش دانشجویی اما باید به این نکته توجه کند که اکنون جنبش در یک مرحله ی گذار است. مرحله ی گذار از مبارزات جنبی، پراکنده و با خواست های اغلب صنفی محدود، به مرحله مبارزات بلوغ یافته، متحد و با خواسته های مشخص سیاسی.

در این مرحله جنبش دانشجویی وظیفه دارد، ابزارهای مناسب اش را برای این گذار از هم اکنون فراهم آورد. شرکت در مبارزات گوناگون دانشجویی از مسایل صنفی هم چون خوابگاه، شهریه و سایر هزینه های تحصیلی، غذا و غیره تا آزادی های سیاسی در سطح دانشگاه و پیوند آن با آزادی های سیاسی در جامعه، ضمن آن که پویایی جنبش دانشجویی را حفظ می نماید، ضرورت های پیشبرد مبارزه و عمق دادن به آن را نیز برای شرکت کننده گان در آن مبارزات هویدا می سازد.

یکی از این موارد حمایت از مبارزات دانش جویان یک دانشگاه دیگر است. تلاش و یافتن ساز و کارهایی که بتواند دانشجویان را در سطحی وسیع متحد سازد و آن ها را در مبارزات شان در یک دانشگاه مورد حمایت قرار دهد، یکی از حلقه های مهم درسال جدید تحصیلی باید باشد و این امر متحقق نمی شود مگر با شرکت عملی در مبارزات، مبارزاتی که ضرورت ها را در زیر آفتابی درخشان در جلوی چشم شرکت کننده گان قرار می دهد.

دانشجویان در عین حال باید به دنبال تشکلات خاص خود اعم از مخفی، نیمه مخفی و علنی باشند. دانشجویان هرگز نباید این اصل را فراموش کنند که به دشمن (رژیم جمهوری اسلامی) نباید اعتماد کرد.

این که در سال جدید تحصیلی جنبش هایی هم چون جنبش معلمان و دانشجویان چه مسیری را طی خواهند کرد و نماد بیرونی این جنبش ها چه خواهد بود، بسته گی به موارد بسیاری دارد که از هم اکنون نمی توان آن ها را پیش بینی کرد. اما دو نکته بر همه ی ما روشن است اول این که جنبش کنونی که بر بستریک بحران سیاسی و اقتصادی شکل گرفته و با توجه به چشم اندازهای بحران و مجموعه ی شرایط سیاسی، سرکوب شدنی نیست و دوم آن که معلمان و دانشجویان با تکیه بر تجارب سال های قبل و به ویژه سال گذشته، آگاه تر، هوشیارتر و قدرتمند تر به مبارزات خود ادامه خواهند داد.

"براندازی نرم" ، ابزار رژیم جهت پیشبرد سرکوب و سانسور بیشتر در جامعه

های اجتماعی، پیامد همیشگی اینگونه سناریوهای از پیش طراحی شده، در داخل کشور بوده است. بی دلیل نبود که همزمان و یک هفته جلوتر از دستگیری این افراد، غائله جعل لوگوی نشریات دانشجویی دانشگاه امیرکبیر نیز طراحی گردید. طرح و پیشبرد توامان ادعای "براندازی نرم" رژیم، توسط عوامل مرتبط با شبکه های خارجی و دستگیری تعدادی از دانشجویان دانشگاه امیر کبیر بر مبنای سناریوی درج مقالات "مهن" در نشریات دانشجویی، نشان داد که جمهوری اسلامی با توطئه گری و دسیسه های به مراتب پیچیده تر از گذشته، پا به میدان مبارزه با جنبش های اجتماعی گذاشته است.

جمهوری اسلامی بر اساس ماهیت طبقاتی اش همانند تمام سیستم های سرمایه داری، تحت پوشش دستگیری و پرونده سازی امنیتی برای افرادی از نیروهای "لیبرال- رفرمیست" و "اصلاح طلب"، ابتدا به ساکن سعی کرده و می کند به این نیروها بفهماند تا پا را از حریم تعیین شده شان بیرون نگذارند. و آنگاه از پس این گونه پرونده سازی ها، تهاجم گسترده خود را علیه تشکل های مستقل، عناصر فعال و رادیکال جنبش های اجتماعی سازمان می دهد.

بر خورد دوگانه و مماشات گرانه رژیم با قدرت های خارجی و جریان های مدافع "انقلاب مخملی" و نظم سرمایه داری موجود در ایران از یک طرف و در کنار آن رویکرد رژیم به سرکوب شدید توده های مردم و جنبش های اجتماعی، از جمله دستگیری های گسترده فعالین کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان و علی الخصوص عناصر رادیکال این جنبش ها که کلیت رژیم حاکم بر ایران را هدف گرفته اند و خواهان یک انقلاب و دگرگونی بنیادی در ایران هستند، همواره استراتژی پنهان جمهوری اسلامی از ایجاد این گونه سناریو های از پیش طراحی شده بوده است.

زنده باد
سوسیالیسم

تنفسی در فضای جنگ

بزرگ نهاده می شود. ترسی که واقعیت و پنهان کردنی نیست. جمهوری اسلامی علی رغم این تنفس موقت، ناچار به عقب نشینی است. نشانه های این عقب نشینی را از هم اکنون می توان مشاهده کرد. روز شنبه هفتم مهرماه، سرلشکر محمد علی جعفری فرمانده سپاه پاسداران، طی مراسمی، از تغییر و تحول وظائف و مأموریت سپاه پاسداران خبر داد. وی گفت "بنا به تشخیص رهبر، استراتژی سپاه پاسداران با گذشته فرق کرده است مأموریت اصلی سپاه در حال حاضر، مقابله با تهدیدهای داخلی است و پس از آن، در صورت تهدید نظامی خارجی، سپاه به کمک ارتش خواهد شناخت!" سرلشکر جعفری در این مراسم همچنین مطرح کرد، "آقا فرموده اند سپاه باید بسیج شود!" بنابراین فرماندهی بسیج نیز به سپاه محول شد! و در یک چشم بهم زدن این هر دو نهاد ارتجاعی در هم ادغام شدند!

روشن است که باتعمیق و گسترش بحران ورشدرورافزون نارضایتی و احتمال برآمدهای توده ای، جمهوری اسلامی از هم اکنون دارد خود را برای سرکوب مبارزات مردم و برای مقابله با بحران های سیاسی آینده آماده میکند.

دلیل دیگر این تحولات فوری، آنهم در فضای وحشت و هراس از اقدامات نظامی آمریکا از طریق انگشت نهادن بر ماهیت تروریستی سپاه پاسداران و تحرکات آن در عراق، خنثا سازی این تاکتیک است. با اینهمه واضح است که ارتجاع اسلامی، با این ترفندها، نمی تواند ترفندهای ارتجاع امپریالیستی را خنثا کند و از دامنه بحرانی که در درون آن جنگی ارتجاعی در کمین نشسته است بکاهد. رویدادهای دوماه گذشته، نشان دهنده تشدید فزاینده بحران و نزدیک تر شدن آن به مرحله انفجار است. اگر جمهوری اسلامی پروسه غنی سازی را متوقف نسازد که تاکنون متوقف نساخته و بر ادامه آن اصرار ورزیده است، ارتجاع امپریالیستی پاره ای از تهدیدات نظامی خویش را عملی خواهد کرد. تنفسی که جمهوری اسلامی به دست آورده است، تنفسی در فضای جنگ بیشتر نیست و شبح جنگ همچنان بر فراز سر آن در پرواز است. کسی نمی داند چند قدم به فاجعه مانده است، اما هر کس این را می بیند که فاجعه یک قدم نزدیک تر شده است. ارتجاع اسلامی و ارتجاع امپریالیستی دست به دست هم داده اند تا فاجعه ای هولناک را بر مردم ایران و منطقه تحمیل کنند.

نظام سیاسی لبنان، سرمنشاء بحران سیاسی این کشور

که بسته به اوضاع از این جبهه به آن جبهه می روند، نه تنها قدرت مداخله خود را در لبنان از دست ندادند، بلکه دقیقاً به لحاظ همان سیستم فرقه ای مذهبی، قدرت خود را حفظ نموده و حتی در پی حمله نظامی سال گذشته اسرائیل به لبنان، تقویت نمودند. بمب گذاری ها و قتل های سیاسی ادامه یافت و آخرین آن نیز در اواخر ماه گذشته، قتل یکی از نمایندگان فالانژیست های لبنان وابسته به ائتلاف ۱۴ مارس بود. بن بست کنونی بر سر انتخاب رئیس جمهور لبنان نیز گرچه نزاعی میان فرقه های مذهبی اسلامگرا و مسیحی و برخاسته از نزاع بر سر سهم بری از قدرت سیاسی در میان فرقه های مذهبی ست، اما در حقیقت از نقش و نفوذ سوریه در لبنان ناشی می گردد. گرچه روشن است که رئیس جمهور باید از میان مسیحیان انتخاب شود، اما به جای لحد، رئیس جمهور کنونی، باید کسی عهده دار این مقام گردد که مورد تأیید سوریه نیز باشد. سوریه این سیاست خود را به ویژه از طریق دو گروه اسلام گرای امل و حزب الله که اکنون با جنبش میهنی آزاد لبنان به رهبری میشل عون متحد شده اند، پیش می برد. همان گونه که رخ داد، کافی ست تا گروه های اسلامگرا، اجلاسی را که باید با دو سوم از مجموع ۱۲۸ نماینده رسمیت پیدا کند از رسمیت بیاندازند و مسئله انتخاب رئیس جمهور منتفی گردد، تا رضایت آنها جلب شود. رضایت آنها نیز منوط به رضایت و موافقت سوریه خواهد بود.

در اساس، این سیستم سیاسی لبنان و نقش و نفوذ فرقه های مذهبی در این سیستم است که زمینه مداخله قدرت های متعدد ریز و درشت را در لبنان، از کشورهای عربی گرفته تا اسرائیل و جمهوری اسلامی و به طریق اولی قدرت های جهانی فراهم ساخته است. همین نظام سیاسی مبتنی بر فرقه گرایی مذهبی و قدرت سرکردگان ثروتمند و با نفوذ محلی ست که جلو صف بندی های طبقاتی را به عنوان عامل مهمی که می تواند، لبنان را از بحران های مداوم نجات دهد، سد کرده است. تقسیم بندی مردم به مسیحی و مسلمان و دهها تقسیم بندی فرعی در درون این تقسیم بندی اصلی، همواره سرمنشاء کشمکش های و نزاع ها و البته در لحظاتی ساخت و پاخت های آنها خواهد بود. تحت چنین شرایطی، بحران های سیاسی لبنان، گاه با درگیری نظامی، گاه با ترور و قتل های سیاسی، گاه با بن بست های سیاسی قانونی، ادامه خواهد یافت. هیچ قدرت داخلی، منطقه ای و بین المللی نیز در وضعیت کنونی، قادر نخواهد بود، این بحران را یک سره به نفع خود حل کند.

های مذهبی ایجاد کرد. سهم سیاسی گروه های مسلمان را افزایش داد، اما با تقویت فرقه گرایی مذهبی و نقش آنها در قدرت سیاسی، زمینه را برای کشمکش ها و درگیری های آتی هموار تر ساخت. بلوک بندی های سیاسی که اکنون در لبنان در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، ائتلاف ۱۴ مارس یا بلوک حریری، بلوک عون و بلوک اسلامگرای شیعه که ظاهراً دربرگیرنده دهها حزب و گروه سیاسی اند، درحقیقت، نه بلوک های سیاسی و حزبی واقعی، بلکه متکی به ۱۷ فرقه مذهبی به رسمیت شناخته شده در لبنان و سران بانفوذ و قدرت مند محلی اند که پیشاپیش، سهم هر یک در قدرت سیاسی تعیین می گردد. قدرت این گروه ها و فرقه های مذهبی که خود را در پوشش احزاب و بلوک های سیاسی سازمان می دهند، وابسته به حمايت مالی، سیاسی و نظامی قدرت های منطقه ای یا جهانی از آن هاست. از این رو وجود یک ساختار سیاسی مبتنی بر فرقه های مذهبی، سرمنشاء پایان ناپذیر بحران سیاسی ست که لبنان همواره با آن رو به رو بوده است. بر این مینا هر تغییر توازن قوای می تواند به کشمکش ها و درگیری گسترده ای بیانجامد و در عین حال تلاش برای تغییر این توازن قوا نیز سرمنشاء دیگری برای درگیری هاست. اما علاوه بر این، از آنجائی که قدرت سیاسی و نظامی این فرقه ها رابطه تنگاتنگی با وابستگی آنها به یک یا چند قدرت منطقه ای و جهانی دارد، سیاست این قدرت ها در لبنان تعیین کننده خط مشی آنها در هر مقطع معین است. وقتی که آمریکا چند سال پیش تصمیم گرفت که فشار به سوریه را افزایش داده و تناسب قوا را در داخل لبنان به زیان گروه های اسلام گرای طرفدار سوریه و جمهوری اسلامی و به نفع گروه های مسیحی تغییر دهد، دور جدیدی از کشمکش های فرقه ای و درگیری های درونی در لبنان آغاز گردید. قتل رفیق حریری که در اوائل ۲۰۰۵ صورت گرفت، از یک سو نتیجه کشمکش های قدرت های خارجی در لبنان و از سوی دیگر دستاویزی برای تشدید این درگیری ها و کشمکش ها بود. چرا که آمریکا و فرانسه، از این قتل سیاسی به عنوان وسیله ای برای پیشبرد سیاست خود در لبنان بهره گرفتند و گروه های مختلف را که بعضاً در گذشته، جانبدار دخالت سوریه در لبنان بودند، در یک بلوک ضد سوری متشکل ساختند که نتیجه آن پیروزی ائتلاف ۱۴ مارس در انتخابات مجلس و خروج نیروهای نظامی سوریه از لبنان بود. اما سوریه و جمهوری اسلامی نیز با تکیه بر گروه های اسلام گرای امل و حزب الله و بعضاً نیز گروه های مسیحی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 510 October 2007

نظام سیاسی لبنان، سرمنشاء بحران سیاسی این کشور

وگروه های مسیحی آن را نمایندگی می کردند و در سوی دیگر فقری که عموماً در میان توده های غیر مسیحی به ویژه مسلمانان وجود داشت. در این مرحله است که احزاب چپ سوسیالیست و کمونیست در لبنان قدرت فزاینده ای به دست می آورند و یکی از پایگاه های مهم توده ای آنها، توده های کارگر و زحمتکش فقیر، از جمله در جنوب لبنان بود. درگیری های اسرائیل و فلسطین و تقویت گرایشات چپ در جنبش مردم فلسطین نیز به تقویت گرایشات چپ در لبنان کمک نمود. از همین جاست که تلاش ارتجاع لبنان، منطقه و قدرت های امپریالیست برای علم کردن جریان اسلام گرایی جنوب لبنان تحت رهبری موسی صدر و جنبش موسوم به امل اسلامی، برای مقابله با نفوذ کمونیست ها و حتا جنبش آزادی بخش فلسطین آغاز می گردد. بنابراین زمینه های عینی اقتصادی- اجتماعی و سیاسی جنگ داخلی در لبنان فراهم بود و با افزایش درگیری های منطقه ای، سرباز کرد.

جنگ داخلی در لبنان زمینه را برای مداخله گسترده تر کشورهای منطقه و قدرت های بین المللی فراهم ساخت. هر گروه دسته ای در لبنان، رسماً وابسته به یک قدرت منطقه ای یا بین المللی گردید. پول و سلاح تعیین کننده قدرت سیاسی و نظامی گروه های رقیب و درگیر شد. جنگ داخلی به رغم ویرانی گسترده، هیچ مسئله اقتصادی- اجتماعی و سیاسی را حل نکرد. بالعکس آنها را تشدید و فرقه گرایی مذهبی را تقویت نمود. قرارداد طائف که ظاهراً به آرامش نسبی انجامید، تغییراتی در سهم بری فرقه

به رغم این که در پی توافق طائف، جنگ داخلی در ۱۹۹۰ پایان گرفت، اما زمینه های عینی که به ۱۵ سال جنگ داخلی انجامید، نه تنها از میان نرفت، بلکه از برخی جهات تشدید شد. آنچه که اکنون در لبنان با آن رو به رو هستیم، نشان دهنده همین واقعیت است.

لبنان به لحاظ شیوه تولید و ساختار طبقاتی، نظامی سرمایه داری ست که در پی رهائی از چنگ استعمار فرانسه پس از جنگ جهانی دوم، یک دوران شکوفایی اقتصادی- اجتماعی را به مدت سی سال پشت سرگذارد. در ظاهر امر نیز یک سیستم سیاسی پارلمانی بر این کشور حاکم بود. اما در پشت این ظاهر سیاسی دمکراتیک، نظامی عمیقاً غیر دمکراتیک قرار داشت که مبتنی بر تقسیم قدرت میان فرقه های مذهبی و رسومات عشیرتی بازمانده از دوران فتودلیسم و استعمار بود. پیشینه این فرقه گرایی حتا به قرن نوزدهم و رقابت فرانسه و انگلیس در لبنان برمی گردد که فرانسه از مسیحیان مارونی و انگلیس از دروزی ها حمایت می کرد. فرانسه در دوران قیمومت خود بر لبنان پس از جنگ جهانی اول، پایه تقسیم قدرت را بر وابستگی به ادیان مختلف قرار داد. چیزی که پس از پایان دوران قیمومت نیز به یک روال نوشته و نا نوشته تبدیل گردید. رئیس جمهوری مسیحی، نخست وزیر سنی و رئیس پارلمان شیعه، روال سیستم به اصطلاح پارلمانی لبنان گردید.

اما رشد مناسبات سرمایه داری، در سه دهه پس از استقلال، جامعه لبنان را شدیداً دو قطبی ساخت. در یک سو ثروت و رفاه در دست بورژوازی لبنان که عموماً احزاب

در صفحه ۱۱

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ای هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی